

■ **احمد محمد تبریزی**

هرچقدر از کار بزرگ شهید حسین قجه‌ای و گردان سلمان در عملیات بیت‌المقدس گفته شود، کم است. شهید قجه‌ای به همراه نیروهایش در این عملیات با رشادت و فداکاری‌هایشان اجازه شکستن خط را ندادند و با مقاومت‌شان نقش مهمی در آزادسازی خرمشهر داشتند. کار بزرگ فرمانده گردان سلمان و نیروهایش برای همیشه در تاریخ دفاع مقدس ماندگار خواهد ماند تا همگان متوجه بزرگی کار شهید قجه‌ای شوند. اگر مقاومت شهید قجه‌ای نبود، امکان موفقیت در عملیات بیت‌المقدس و آزادی خرمشهر خیلی پایین می‌آمد. به مناسبت سالروز شهادت حسین قجه‌ای در یازدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ و برای بررسی بهتر نقش گردان سلمان در جریان عملیات بیت‌المقدس گفت‌وگویی با سردار جعفر جهرونی‌زاده انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید.

■ ■ ■

شهید قجه‌ای با وجود اینکه متولد تهران نبود، چطور در لشکر ۲۷ حضور پیدا کرد و یکی از فرماندهانش شد؟

شهید قجه‌ای متولد زرین‌شهر اصفهان بود و الان هم مزارش در اصفهان قرار دارد. در میوان با حاج‌احمد متوسلیان آشنا شدند و بعد برای تشکیل لشکر ۲۷ به تهران آمدند. در میوان نیروها از همه جای ایران حضور داشتند و همانجا با حاج‌احمد آشنا شدند.

شما چه زمانی با شهید قجه‌ای آشنا شدید و ایشان را چطور نیرویی دیدید؟

من تقریباً اواخر ۶۰-۵۹ در میوان با شهید قجه‌ای آشنا شدم. شهید قجه‌ای در شجاعت، تقوا و ایمان اعجوبه‌ای بود و من اگر بخواهم یک روز تمام از شهید قجه‌ای بگویم باز هم مطلب درباره ایشان وجود دارد. شهید قجه‌ای در بحث کار، اخلاص و تقوا انسان منحصر‌به‌فردی بود. ایشان در میوان فرمانده بود و شهید رضا چراغی نیز معاون ایشان بود. این بزرگواران حدود ۱۰۰ کیلومتر جبهه را فرماندهی می‌کردند. یعنی از میروان در جایی که از سه راهی حربه‌الله شروع می‌شد و تاذلی و پاسگاه شهدا می‌رفت.محدوده فرماندهی این بزرگواران بود. من در آن مقطع به فرماندهی محوری را در ارتفاعات دکل و کوتخت بر عهده داشتیم و زیر نظر شهید قجه‌ای و چراغی کار می‌کردم. از آنجا با این عزیزان آشنا شدم و چیزهای زیادی را از این فرماندهان بزرگ یاد گرفتم. شهید قجه‌ای خیلی انسان بزرگ و ویژه‌ای بود. از نظر فعالیت و تلاش رزاند همگان بود. شب‌ها نمی‌شد حاج حسین را پیدا کرد چون سعی می‌کرد ضربه‌ای به دشمن بزند و همیشه در حال بررسی و تلاش جهت آسیب زدن به دشمن بود.نماز شبش ترک نمی‌شد.مرکز فرماندهی شهید قجه‌ای درلی بود، منتها خیلی کم در منطقه حضور داشت و بیشتر در خط و منطقه فعالیت می‌کرد.اگر شهید قجه‌ای این ویژگی‌های ممتاز را داشت به خاطر وجود فرماندهی مثل حاج‌احمد متوسلیان بود. حاج‌احمد هم همیشه در کنار رزمندگان و نیروهایش بود و در سخت‌ترین شرایط همیشه کنارشان حضور داشت.

می‌توان گفت فرماندهانی مثل شهید قجه‌ای خودشان را وقف جبهه کرده بودند!

ما یک روز در سپاه میروان و در اتاق بزرگی که آنجا وجود داشت، حضور داشتیم و ۱۰، ۱۲ نفر از نیروهای نزدیک به حاج احمد که مسئولیت هم داشتند در این اتاق می‌ماندند و استراحت می‌کردند. حاج احمد اگر در میروان بود و شب می‌ماند، در همین اتاق استراحت می‌کرد. نزدیک‌های عصر به شهید قجه‌ای که در اتاق نشسته بود گفتند پدرت آمده است. شهید قجه‌ای در آن مقطع یک سالی می‌شد که به مرخصی نرفته بود. آن زمان نامه نوشتن به خاطر ناامنی جاده‌ها سخت بود. تلفن هم که در دسترس نبود و خانواده‌ها

خیلی در خانه تلفن نداشتند. مادر شهید خیلی دلتنگ حسین شده بود و وقتی دیده بود حسین به خانه نمی‌آید، پدر حسین را به منطقه فرستاده بود. حسین بلند شد و به استقبال پدر رفت. دست و پای پدرش را بوسید و پدر با چشمانی اشکبار گفت که مادر ت دلتنگت شده و چرا به مرخصی و خانه نمی‌آیی؟ وقتی پدر این حرف‌ها را زد، اشک در چشم‌های حسین جمع شد و گفت: «بابا می‌دانی چند وقته رزمندگان غذای گرم نخورده‌اند؟» پدرش از آنجا که آشپز خوبی بود همانجا مشغول به کار شد، چند وقت بعد مادر دید، پدر، حسین را که به خانه نیاورد، خودش هم به خانه برگشت. این بار برادرش را به جبهه فرستاد. حسین برادرش را نیز در تعمیرگاه جبهه مشغول کرد و برادر هم در جبهه ماند.

شهید قجه‌ای از همان بدو تشکیل تیپ ۲۷ مسئولیت فرماندهی گردان را بر عهده داشتند؟
ماز میروان به جنوب برای تشکیل تیپ محمد رسول‌الله(ص) آمدیم و حسین با پدر و برادرش هم حضور داشتند. تیپ ۲۷ ۲۰ بهمن ۱۳۶۰ در دو کوهه تشکیل شد و همانجا حاج احمد مسئولیت‌ها را مشخص کرد که شهید قجه‌ای فرمانده گردان سلمان و شهید چراغی فرمانده حمزه شدند. آن زمان من با توجه به تجربه‌ای که در بحث تخریب داشتم و اوایل سال ۱۳۵۸ در پادگان منجیل دوره تخریب دیده بودم، حاج



سردار شهید جعفر جهرونی‌زاده

احمد من را نیز فرمانده گردان تخریب کرد.

عملکرد گردان سلمان و شهید قجه‌ای را در جریان عملیات فتح‌المبین چگونه می‌دیدید؟

در عملیات فتح‌المبین گردان‌های شهید قجه‌ای، چراغی و وزای خیلی خوش درخشیدند. سخت‌ترین مأموریت‌ها بر عهده این گردان‌ها بود و باید ۲۴ کیلومتر در عمق مواضع دشمن می‌رفتند و توپخانه دشمن را به غنیمت می‌گرفتند. این طرح یکی از شاهکارهای حاج احمد بود. حاج احمد متوسلیان ظرف ۴۳ روز تیپ را با استعداد ۱۱ گردان که استعداد یک لشکر را داشت، تشکیل داد. حاج احمد به اعتبار فرماندهان خوبی که داشت از ظرفیت‌های تیپ باخبر بود. همان زمان فرماندهانی مثل شهید قجه‌ای و شهید چراغی در حد فرمانده تیپ بودند و قدرت و لیاقت اداره یک تیپ را داشتند. حاج احمد در جلساتی که می‌رفت و با پیگیری‌های بسیار، اصرار داشت طرح عملیاتی‌اش را به‌قرارگاه بقبولاند. شهید باقری جلسات زیادی داشت و حاج احمد اصرار داشت در فتح‌المبین اولین نقطه‌ای که باید بگیرند، توپخانه دشمن باشد. برای این کار باید خط دشمن را رد می‌کردیم و ۲۴ کیلومتر پشت جبهه دشمن می‌رفتیم و به توپخانه دشمن می‌رسیدیم. این طرح به تصویب رسید و قرار شد اجرا شود. **شناسایی‌ها برای انجام این کار را چه کسانی انجام می‌دادند؟**

شش نفر برای شناسایی مشخص شدند. شهید چراغی فرمانده گردان حمزه، شهید قجه‌ای فرمانده گردان سلمان، شهید عباس کریمی مسئول اطلاعات و یک نفر از بچه‌های دزفول به عنوان راهنما و من برای تخریب مشخص شدیم. قرار بود ما خودمان را به توپخانه دشمن برسانیم و شناسایی و شمارش کنیم تا شب عملیات اطلاعات کافی داشته باشیم. نقشه مشخص می‌کردیم تا شب عملیات مشکلی پیش نیاید. شهید قجه‌ای از همان شب اول در یک دستش تسبیح بود و در دست دیگرش قطب‌نما، ایشان به اینکه در چند متری دشمن قرار دارد، توجهی نداشت و آنقدر توکش به خدا: یاد بود که در‌های ترس در وجودش نبود. شب آخر به توپخانه دشمن رسیدیم و نمی‌شد برگردیم چون وسط منطقه دشمن به روز می‌خوردیم و گرفتار می‌شدیم. نزدیک‌های اذان صبح به توپخانه دشمن رسیدیم، در سنگری مخفی شدیم و خیلی به توپخانه دشمن نزدیک بودیم و با چشم توپخانه را می‌دیدیم. آن شب موفق شدیم نسبت به تجهیزات دشمن شناسایی خوبی انجام دهیم. وقت نماز صبح داشت می‌گذاشت و آبی هم برای آشامیدن نداشتیم. شهید قجه‌ای گفت صبر کنید الان برایتان آب می‌آورم. به سمت تانکر عراقی رف و ماهم نگاهش می‌کردیم. شهید قجه‌ای نزدیک تانکر رفت و منتظر شد تا نیروی عراقی از پای تانکر بلند شود. ایشان خیلی خونسرد با قفقه‌ه آب آنجا منتظر ایستاد تا توبتش شود. وقتی افسر بعضی کارش تمام شد، نگاهی به حسین قجه‌ای انداخت و باورش نمی‌شد نیروی ایرانی تالینجا آمده باشد. شهید قجه‌ای خیلی خونسرد قفقه‌ها را را کرد و آورد، وضو گرفتیم و نشسته نماز خواندیم. دیگر روز شد و شناسایی‌ها را انجام دادیم. غروب که شد حرکت کردیم و به سمت نیروهای خودی آمدیم.